

بررسی چند واژه در تاریخ بیهقی

فاطمه جهان‌پور^۱

چکیده:

متون ادبی - تاریخی قرون نخستین اسلامی که به زبان فارسی نو نوشته شده‌اند، گنجینه گرانبهایی از واژگان و لغات فارسی میانه است که علیرغم گسترش زبان عربی و گرایش و میل ایرانیان به آموختن و پرداختن به این زبان، همچنان در گویش و نوشتار ایشان به کار رفته و به حیات خود ادامه داده است. این واژگان، گاه در شکل کهن خود و با همان معنا و گاه با اندکی تحول در آوا و تغییر در معنا، مورد استفاده قرار گرفته و گویای زنده و پویا بودن زبان فارسی در این دوران است. از جمله ارزنده‌ترین میراث نوشتاری ایرانیان در قرون نخستین اسلامی، کتاب *تاریخ بیهقی* است که به واگویی و بیانی ناب و مستند از تاریخ غزنویان پرداخته است. این کتاب به زبان زیبا و فاخر فارسی نگاشته شده و از دیرباز یکی از متون معیار در این زبان شناخته شده است. بی‌گمان یکی از دلایلی که این کتاب به اثری درخشان در نثر فارسی بدل شده، کاربرد واژگان ایرانی و کهنی است که بیهقی با ظرافت و دقتی وسواس‌گونه در اثر سترگش آورده است. واژگانی که گاه در زبان امروزی مهجور مانده و یا دچار دگردیسی‌های معنایی گشته است. این مقاله می‌کوشد با بررسی و ریشه‌یابی چند واژه به کار رفته در *تاریخ بیهقی*، سنت کاربرد این واژگان کهن فارسی میانه توسط نویسندگان قرون نخستین اسلامی را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: *تاریخ بیهقی*، واژگان فارسی میانه، سپاس داشتن، به دانش کردن، عرض کردن، بیستگانی.

مقدمه:

تاریخ بیهقی از نخستین متون تاریخی به زبان فارسی است که در قرن پنجم هجری توسط ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی نوشته شده و در آن به بازنمایی تاریخ پنجاه ساله سلطنت محمود و مسعود غزنوی تا پادشاهی سلطان ابوالمظفر ابراهیم پرداخته است (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص پنجاه). این کتاب تاریخ مفصلی بوده که شوربختانه بخش‌های بسیاری از آن پراکنده و نابود شده و تنها شش مجلد از سی پاره آن، یعنی جلد‌های پنجم تا دهم باقی مانده است (بیهقی، بی‌تا، ص ۱۷۵). محتوای کتاب، صرف نظر از امتیازاتی همچون قابل اعتماد بودن، بیان زیبا و دلکش وقایع، دقت نظر در شرح جزئیات حوادث، توجه به آداب و آئین‌های درباری و مناصب اداری، از نقطه نظر کاربرد واژگان و اصطلاحات زبان فارسی از اهمیت فراوانی برخوردار است. بسیاری از لغات به کار رفته، بازمانده از واژگان پهلوی است که در متون ادبی پیش از اسلام کاربرد داشته و پس از ورود اسلام به ایران و گسترش زبان عربی به تدریج رو به فراموشی گذاشته است. اگر چه بیهقی در تاریخش هیچ‌گونه تعصبی نسبت به حفظ و به کارگیری واژگان ایرانی ندارد و همچون فردوسی برای خود رسالتی در جهت پاسداشت زبان و فرهنگ ایرانی قائل نیست، و از نوشتن خطابای مطول عربی و آوردن اشعار شاعران عرب فروگذاری نکرده است، اما این کتاب تنها چیزی حدود بیست و پنج درصد کلماتش عربی است و پژوهشگران تأکید می‌کنند که این حجم از لغات عربی در اکثر کتاب‌های تاریخی آن دوره دیده می‌شود (بائوزانی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹). این مسأله نشان‌دهنده آنست که در این دوران، هنوز کاربرد واژگان عربی در کتب فارسی چندان رایج و متداول نشده بود و کلمات و اصطلاحات فارسی میانه، همچنان در زبان نوشتار و گفتار رواج داشت. با مطالعه تاریخ بیهقی می‌توان به موارد کاربرد این واژگان و اصطلاحات پی برد که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش:

تاریخ بیهقی به عنوان متنی تاریخی - ادبی از جمله متونی ارزشمندی است که می‌توان از وجوه و جوانب مختلف مورد پژوهش قرار داد. این کتاب نه تنها به عنوان منبعی مستند و قابل اعتماد از وقایع تاریخی سلسله غزنویان و مناسبات این حکومت با دربار خلافت و سایر حکومت‌های هم‌عصرش می‌باشد، بلکه از منظر ادبی، ساختار نحوی جملات و عبارات، کاربرد اشعار شاعران و امثله گوناگون، موسیقی واژگان آن، بررسی و تحلیل داستان‌ها و حکایات، کاربرد گویش‌های محلی در کلمات و ... مورد توجه قرار گرفته است. تعداد پرشمار مقالات و کتاب‌هایی که هر یک بخشی از این ویژگی‌ها را مورد توجه قرار داده، مؤید این ادعاست. اما در این میان، بررسی این کتاب مستطاب از منظر واژگانی با تکیه

بر ریشه‌شناسی لغات و واکاوی سابقه و پیشینه کاربرد آنها در متون پیش از اسلام ایران، که هدف این مقاله است کمتر در تحقیقات پژوهشگران به چشم می‌خورد. اغلب محققانی که به مطالعه کلمات در این کتاب پرداخته‌اند، نظرشان معطوف به تحولات معنایی لغات آن است به ویژه آن دسته از واژگانی که کاربرد گویشی داشته است. همچون مقاله "واکاوی چند واژه از تاریخ بیهقی" از زهرا اختیاری که به بررسی معنایی تعدادی واژه که در گویش خراسانی و اهالی بیهق هنوز کاربرد دارد، پرداخته است. و یا نوشتاری با عنوان "تحول معنایی در واژه‌های تاریخ بیهقی" از قاسم صحرایی و علی محمدی‌نژاد که در آن تأکید بر معنای لغات بوده است. و یا مقاله "بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی" از اردشیر سنچولی جدید.

این مقاله به بررسی و مطالعه ریشه‌شناسی تعدادی از واژگان پرکاربرد در کتاب تاریخ بیهقی پرداخته است که پیشینه کاربرد آنها به متون باستان و فارسی میانه می‌رسد. حضور این کلمات در زبان دبیر ارشد دیوان رسائل دربار غزنویان، نشان آن است که بیهقی بی‌آنکه قصد سره‌نویسی و تعصب بر استفاده از واژگان ایرانی داشته باشد، به دلیل رایج بودن این لغات در گفتگوها و محاورات روزمره که برای مردم زمانه آشنا و قابل فهم بوده، این لغات را مکرر در کتابش آورده است. هر چند با گذشت زمان برخی از آنها به تدریج مهجور شده و از یاد و زبان ایرانیان دور مانده و یا دچار دگردیسی معنایی شده است. این مقاله در پی بررسی ریشه‌شناسی و پیشینه کاربرد برخی از این واژگان در متون گذشته ایرانی است.

سپاس دارم:

از جمله ترکیبات فعلی که بارها در تاریخ بیهقی به کار رفته، فعل مرکب "سپاس دارم" است. برای نمونه در آغاز مجلد پنجم زمانی که درباریان خود را آماده حکومت مسعود می‌کنند، حاجب علی، بگتگین را فرمان می‌دهد که: "خیل خویش را نگاه دار و دیگر لشکر که با تو به پای قلعت است، به لشکرگاه بازفرست تا با ما بروند و هشیار و بیدار باشید تا خللی نیفتد. گفت: سپاس دارم" (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸). واژه "سپاس" عموماً با فعل "گزاردن" می‌آید به معنی تشکر کردن، ممنون بودن، منت‌دار کسی شدن. در فرهنگ لغت دهخدا/ ذیل واژه "سپاس" چنین آمده است: حمد، شکر و نعمت، لطف، شفقت، مرحمت و نقیض آن یعنی ناسپاس، به معنای ناشکر، کافر نعمت، کسی که شکر نعمت نکند. و به دنبال آن ترکیبات "سپاس پذیرفتن" به معنی شکرگذاری کردن، "سپاسدار" به معنی شاکر، "سپاسداری" به معنای حق‌شناسی، "سپاسداری کردن" به معنی تشکر، "سپاس داشتن" به معنی ممنون بودن، "سپاس کردن" به معنی شکر

کردن، "سپاس گزاردن" به معنی شاکر بودن، "سپاس گفتن" به معنی تشکر کردن آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، صص ۱۳۴۲۶-۱۳۴۲۷). با توجه به مجموع این معانی، اگر به پاسخ بگتگین نسبت به دستور حاجب علی دقت شود، به نظر می‌رسد چندان با مضمون متن متناسب نیست. یعنی در پاسخ به حاجب علی که فرمانی صادر کرده، مخاطب باید بگوید فرمانبردارم، در خدمتم، و بیان عبارتی که مفهوم تشکر کردن و سپاسگزار بودن داشته باشد، محلی ندارد.

واژه "سپاس" واژه‌ای ایرانی است و برخی آن را از ریشه *spas* دانسته (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۳، صص ۱۶۶۳-۱۶۶۴؛ Horn, 1974, p:154-155) هر چند هوبشمان در این ریشه‌شناسی تردید دارد (هرن، ۱۳۹۳، ص ۲۶۹). زیرا در زبان اوستایی معنای آن نگریستن، زیر نظر گرفتن، نظاره کردن و توجه داشتن است (Bartholomae, 1961, p:1614; Reichelt, 1911, p: 270). در واژه‌نامه‌های پهلوی "*spās*" به معنی سپاس، تشکر، خدمت است (Mackenzie, 1971, p: 75-76) و ترکیباتی نظیر *spās dāštan* به معنی سپاس‌داشتن، تشکر کردن؛ *spās dāštan* به معنی سپاسگزار و سپاسدار؛ *spās gōwišnīh* یعنی سپاسگزاری در گفتار؛ *spāsōmand* به معنی قدردان، در متون پهلوی آمده است (فروه‌وشی، ۱۳۵۸، ص ۴۰۳؛ Nyberg, 1974, p:178). با دقت در این ترکیبات روشن می‌شود که در متون پهلوی، بیشتر بر روی معنای نخست واژه "سپاس" یعنی تشکر و قدردانی تأکید شده و معنای "خدمت" کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما در متون مانوی دوره میانه، این واژه اغلب در معنی "خدمت کردن" به کار رفته است. در این متون، واژه *ispās* به معنای خدمتگزاری و واژه *ispāsīg* به معنی خدمتکار، ملازم و خادم است (Boyce and Zwanziger, 1977, p: 22). از طرف دیگر یکی از مقامات پنج‌گانه دین مانوی، مرتبه اسپیسگان یا همان اسقف‌هاست (Boyce, 1975, p: 11). واژه "اسپیسگان" هر چند با کلمه "سپاس" مترادف است، اما ناظر به معنای "خدمت" است و "اسپیسگان" به معنی خدمتگزاران به دین، همان طبقه‌ای از جامعه مانوی را تشکیل می‌دهند که تعدادشان ۷۲ نفر است و پس از مقام آموزگاران قرار دارند (میرفخرایی، ۱۳۸۳، ص ۳۸). این واژه بعدها تحول آوایی یافته و به صورت اسقف درآمد است.

کاربرد واژه *spās* در معنای خدمت را می‌توان در متون دینی مزدایی نیز دید. در کتاب *شایست ناشایست* آمده:

Spandarmat-it be dahād, spās pad tan-tōm, nārīg-it zan dahād,
az tōhmag ī wuzurgān.

سپندارمذ بدهاد در خدمت برای فرزندآوری، کدبانویت، زن دهاد از تخمه بزرگان (شایست ناشایست، فصل ۲۲، بند ۵، نک مزداپور، ۱۳۶۹، ۲۵۷).

بنابراین با توجه به این معانی، به نظر می‌رسد که در متن تاریخ بیهقی آنجا که بگتگین پاسخ می‌دهد: "سپاس دارم"، منظور آن است که در خدمت هستم، فرمانبردارم. نمونه دیگر از این کاربرد را می‌توان در حکایت هشتم مقاله چهارم کتاب چهار مقاله دید. آنجا که داستان مرگ قصاب جوان و زنده گردانیدن او توسط ادیب اسماعیل، فیلسوف هراتی را بیان می‌کند، این ترکیب را در همان معنای اطاعت کردن آورده است (نظامی عروضی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۸). به نظر می‌رسد تا مدت‌ها کاربرد واژه "سپاس دارم" در معنی اطاعت کردن و در خدمت بودن رواج داشته و به تدریج این وجه از معنی به فراموشی سپرده شده و اکنون تنها معنای شاکر بودن از آن مستفاد می‌شود.

به دانش کردن:

یکی از ترکیبات فعلی که در تاریخ بیهقی به کار رفته و ریشه در واژگان پیشااسلامی دارد، ترکیب "به دانش کردن" است که معنای آگاه شدن، کسب خبر کردن و مطلع شدن را دارد. این ترکیب را با همین معنی در این جمله از کتاب مذکور می‌توان خواند: "سالار گفت: هشیار باشید و تعبیه نگاه دارید که خصمان در پرّه بیابان‌اند و کمین‌ها ساخته تا خللی نیفتد چندان که طلیعه ما برود و حال‌ها نیکو به دانش کند" (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۸۱). یعنی نیروهای پیشرو و طلیعه‌داران سپاه ما بروند و از اوضاع منطقه اخبار موثق و درستی کسب کنند. در این عبارت، صفت "نیکو" به ترکیب "به دانش کردن" افزوده شده است. یعنی خوب آگاه شدن، کسب خبر کردن به صورت درست و موثق. این ترکیب در متون ادبی دیگر نیز به کار رفته و دقیقاً همین معنا را منظور داشته است. در کتاب تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار چنین آمده است: "و از کارهای آخر، که به زبان آورد و تدارک آن میسر نشود، معلوم او گردد و اندک اندک مضرت را جاهل درنیابد تا چنان نشود که به دانش آن را در نشاید یافت" (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹، ص ۲۴؛ نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴، ص ۶۷).

ترکیب "به دانش کردن" به معنای آگاه شدن، کسب خبر کردن به صورت pad dānišn در متون پهلوی کاربرد داشته است. این اصطلاح ترکیبی از دو واژه است. بخش نخست، حرف اضافه pad است که یکی از پرکاربردترین حروف اضافه ساده مقدم (preposition) در واژگان پهلوی است و کلمه‌ای که بعد آن می‌آید می‌تواند اسم یا ضمیر باشد (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳، ص ۶۱). این حرف اضافه بنا به موقعیتش در جمله، در مفاهیم متنوعی همچون مکان، زمان، حالت، سبب، ارجاع، توصیف اسم، هدف و

ظاهر می‌شود و معنای در، به، برای دارد. (راستارگویا، ۱۳۷۹، ص ۱۸۹-۱۹۵؛ برونر، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳-۲۰۸؛ مقدم، ۱۳۹۰، ۱۳۰-۱۳۱). حرف اضافه "به" در فارسی جدید، تحول یافته واژه pad است.

بخش دوم ترکیب، اسم مصدر dānišn به معنای دانش، که از افزودن išn به ماده مضارع dān ساخته شده است. فعل dānistan از ریشه dan فارسی باستان و zan اوستایی به معنی آشنا شدن، دانستن، فهمیدن، درک کردن گرفته شده است (kent, 1961, p: 1659; Bartholomae, 1961, p: 189). این واژه حوزه وسیعی از مفاهیم همچون درک، شناخت، استنباط، شعور، اشراف بر چیزی، دریافت و آگاهی را در بر می‌گیرد، هر چند امروزه از این لفظ اغلب معنای آگاهی بر علوم تجربی، اکتسابی و مدرسه‌ای دریافت می‌شود. در شاهنامه آنجا که اسفندیار با تیر گز کشته می‌شود، مرگش با دور شدن "دانش و فرهی" از او بیان می‌شود:

خم آورد بالای سرو سہی ازو دور شد دانش و فرهی
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۰۳۱). در این توصیف منظور از "دانش" دقیقاً همان درک و حس و دریافت است و نه چیز دیگر.

در ترکیب مورد نظر، حرف اضافه pad به همراه اسم مصدر dānišn، عبارت وصفی ساخته است که معنای آگاه شدن، کسب خبر کردن و آگاهی دارد. نمونه کاررفت این ترکیب را در متون پهلوی می‌توان دید. در فصل ۴۲ متن روایت پهلوی بند ۵ چنین آمده است:

...ud ēn pad ān zamān ka mardōmān pad dānišn ī ōy adwdād nē mad estēd...

... و این تا آن زمان است که به مردم در دانش او (بنا بر آگاهی او) مزیغه خوراک نرسیده باشد.... (روایت پهلوی، فصل ۴۲، بند ۵، نک میرفخرایی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵ و ۳۰۱).
به این ترتیب به نظر می‌رسد این ترکیب با اندکی تغییر در شکل ظاهریش اما با همان معنای پیشین خود به صورت "به دانش" در زبان فارسی نو به حیات خود ادامه داده است.

عرض:

واژه عرض در ترکیب فعلی "عرض کردن" در متون ادبی با معانی مختلفی آمده است. دهخدا آن را لغتی عربی دانسته و معانی بسیاری همچون پیدا و آشکار گردیدن، ظاهر کردن، نمایان گردیدن، بیان کردن، درخواست داشتن و ... برای آن آورده است (دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۵۸۰۵-۱۵۸۰۶). این واژه در فرهنگ‌های عربی و فارسی نیز به معنای پدید

آمدن و آشکار کردن آمده است (ادیب نظری، ۱۳۸۵، ص ۵۲۷؛ عباس پور، ۱۳۷۵، ص ۶۰۷-۶۰۸). یکی از معانی که دهخدا به نقل از ناظم‌الاطبا برای این کلمه داده معنی سان، مانور، رژه و ترکیب عرض دادن را به معنی سان دادن و دیوان عرض را دیوان جنگ معنی کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۱۵۸۰۶).

این واژه به همین معنی اخیر یعنی سان دیدن از لشکر بارها در متون ادبی و تاریخی به کار رفته است. مثلاً در تاریخ بیهقی چنین آمده است: "و روز چهارشنبه بیست و یکم این ماه (امیر) از هرات برفت به راه پوشنگ، تا سوی سرخس رود و لشکر آنجا عرض کرد" (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۳۱). و یا در سیاست‌نامه آنجا که حکایت جنگ عمرولیث با امیر سامانی را بیان می‌کند، این واژه با همین معنی به کار رفته است (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲، ص ۱۷). و یا در تاریخ بلعمی آمده که نوشیروان دبیری را موظف کرد تا به امور لشکر پرداخته و سپاه را عرض کند (بلعمی، ۱۳۹۲، ص ۷۲۸). این واژه با همین معنی در قابوسنامه نیز آمده: به وقتی که شهوت بر تو غالب بود، بنده را به عرض پیش خود میار (قابوس بن وشمگیر، ۱۳۹۵، ص ۱۱۸).

آنچه درباره این واژه شایان توجه است آنکه این واژه با این معنی در متون پهلوی به کار رفته و به نظر می‌رسد لغتی فارسی است. در فرهنگ‌های پهلوی، فعل *ēwarzidan* به معنی حرکت کردن، سفر کردن آمده است (Mackenzi, 1971, p: 31) که از ریشه *warz* ایرانی باستان به معنی ورزیدن، کار کردن، با پیشوند *abi* و ریشه اوستایی *varəz* و فارسی باستان *ward* با همین معنی آمده است. در فارسی میانه زرتشتی واژه *ēwarz* به معنی بازدید نظامی (سان) به کار رفته است (منصوری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵). نمونه کاربرد این واژه را می‌توان در متن یادگار زریران دید:

pad-iš kār-vān ēwarz kunēnd...

پس کاروان (سپاهیان) ایورز (سان، رژه، تمرین) کنند... (یادگار زریران، بند ۲۷، نک ماهیارنواپی، ۱۳۷۴، ص ۵۲).

بنابراین شاید بتوان واژه "عرض" در ترکیب "عرض کردن" به معنی سان دیدن از سپاه را تحول یافته واژه *ēwarz* پهلوی دانست که پس از اسلام همچنان به همان معنی کاربرد داشته است. به نظر می‌رسد استفاده از حرف "ع" در آغاز این واژه، لغویون را در ریشه‌شناسی این کلمه دچار اشکال کرده و آن را واژه‌ای عربی فرض کرده‌اند.

بیستگانی:

از دیگر واژگانی که در کتاب تاریخ بیهقی بارها به کار رفته، لغت "بیستگانی" است که به صورت *bistgāni* خوانده می‌شود و مقصود از آن مزد، موجب، جیره، دستمزد و مقرری

است. این کلمه در فرهنگ لغات فارسی به معنی ماهیانه‌ای که به نوکران دهند (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه بیستگانی؛ رشیدالدین عبدالغفور حسینی، ۱۳۳۷، ص ۳۷۴؛ میرجمال‌الدین انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ص ۲۲۲۶)، موجب لشکریان و جیره و ماهانه نوکران (خلف تبریزی، ۱۳۸۰، ص ۷۴) و معاش لشکریان و نوکران (شکوری و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷) آمده است. سابقه کاربرد این واژه با این معنا در متون ایرانی پیش از اسلام دیده نمی‌شود و به جای آن لغات مزد mizd, muzd, mužd و پاداش pādāšn آمده است در ترکیباتی همچون:

Mizd ud pādāšn مزد و پاداش

Mizd ud rōzīg درآمد روزانه و حقوق یومیه

pad mizd dādestān درخواست قانونی برای پرداخت مزد

Mizdwar مزدور، مزد بگیر

Mizd-bahrīh مزد بهری، بهره و دریافت مزد

Mizd-windīšn مزدیابی، دریافت مزد (منصوری، ۱۳۹۵، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۲۶۰۷).

اما در منابع نوشتاری پس از اسلام برای بیان مواجب و حقوق نوکران و گماشتگان و سپاهیان، از لغات مختلفی همچون اجراء، جامگی، مقرری و بیستگانی استفاده شده است. قدیمی‌ترین کاربرد واژه بیستگانی در کتاب‌هایی همچون شاهنامه فردوسی، دیوان شعر منوچهری، اشعار فرخی، کتاب تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی به کار رفته است:

"به بخشش گرین بیستگانی بود همه بهر او زرّ کانی بود"

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۵۴)

"پس احمدبن اسماعیل، معدل بن علی را از هری به بخارا فرستاد و کس‌هائ او را بیستگانی کرد و او را خاصه هر ماه سه هزار درم فرمود" (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ص ۲۸۴)؛ "و مال‌ها از بُست و رُخْد و کابل گشاده گشت بر لیث علی، و لیث بیستگانی و عطا همی داد و سپاه بر او جمع شد" (همان، ص ۲۷۸)؛ "سلطان، طاهر دبیر را گفت: حاجب را بگوی که لشکر را بیستگانی تا کدام وقت داده است" (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۰)؛ "در ماوراءالنهر ... هرگاه عامل ناحیه‌ای را مقرری باشد، بدار آنجا را نیز همان رسم است... از آن جمله است بیستگانی صاحب بریدان در ولایات خراسان و ماوراءالنهر" (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶، ص ۱۹۹). البته در تمامی متون، هیچ کجا ذکری از مقدار بیستگانی و زمان پرداخت آن نشده و گویا در هر زمانی متفاوت بوده است. مثلاً ابن‌حوقل در سفرنامه خود تصریح کرده که در زمان منصوربن‌نوح سامانی مواجب و بیستگانی سربازان به طور مرتب

در هر سال، چهار بار در سر هر نود روز (سه ماه) پرداخت می‌شد (ابن حوقل، ۱۳۶۶، ص ۱۹۸). و یا خواجه نظام‌الملک طوسی در دستوراتش مبنی بر نحوه پرداخت مواجب به نظامیان می‌نویسد که شیوه شاهان قدیم چنان بود که به جای بخشیدن اقطاع به سپاهیان، هر سال چهار نوبت پول نقد به ایشان می‌دادند که به آن بیستگانی می‌گفتند و تأکید می‌کند که این رسم هنوز در خانه محمودیان (غزنویان) برقرار است (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۳).

تا اینجا روشن است که همه نویسندگان، متفق‌القول بیستگانی را مواجب و دستمزد دانسته اما هیچ توضیحی مبنی بر اینکه چه مقدار و به چه صورت پرداخت می‌شده، نداشته‌اند. اشکال آنجا پیش می‌آید که این واژه به متون عربی وارد شده و نویسندگان عربی‌نویس آن را عیناً ترجمه کرده‌اند. گویا نخستین بار ابونصر عتبی نویسنده کتاب *تاریخ یمینی* واژه بیستگانی را به عَشْرینیه ترجمه کرده که در زمان منصور نوح سامانی به سپاهیان پرداخت می‌شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸۹۴) و پس از او نیز نویسنده کتاب *مفاتیح‌العلوم* در فصل اصطلاحات دبیران دیوان سپاه و در زیر انواع وظیفه و جیره، آن را به صورت "حساب‌العَشْرینیه" آورده: "احدها حساب‌العشرینیه و هی اربعه اطماع فی السنه" (خوارزمی، ۲۰۰۸، ص ۷۶): شیوه‌ای از پرداخت دستمزد و جیره نظامیان که هر سال چهار نوبت پرداخت می‌شد (خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۳). به نظر می‌رسد آنچه سبب شده تا این نویسندگان، لغت بیستگانی را به صورت العَشْرینیه ترجمه کنند این تصور بوده که لغت بیستگانی از دو جزء بیست (bist) و گان (gān) تشکیل شده است و بخش نخست آن، همان عدد بیست است. اگر چه در تعریف واژه، اشاره‌ای به عدد بیست نکرده و از آن مفهوم مستمری و دستمزد را گرفته‌اند. اما پژوهشگرانی که بعدها این کتاب‌ها را تصحیح و ترجمه کرده‌اند، لازم دانسته‌اند تا در مورد عدد بیست (عَشْرین) توضیح داده و فرضیاتی ارائه دهند. به طوری که منینی در شرحی که بر *تاریخ یمینی* نوشته در توضیح واژه عَشْرینیات چنین آورده است که: "العشرینیات جمع عَشْرینیه، منسوبه الی العشرین و هی ارزاق تفرق علی الجند فی کل عَشْرین یوماً و قیل کان یعطی کل واحد منهم عَشْرین دینارا" (شرح‌الیمینی، ۱۲۸۶، ص ۸۹). در این توضیح، منینی عَشْرینیه را مواجب و جیره غذایی می‌داند که در هر بیست روز میان سپاهیان تقسیم شده و به هر کس بیست دینار پرداخت می‌شده است. به نظر می‌رسد این توضیحات به تمامی، برداشت منینی از واژه عَشْرینیه است. و یا کازیمیرسکی در فرهنگ لغت خود آن را دستمزدی دانسته که هر بیست روز پرداخت می‌شد (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸۹۴). مرحوم دهخدا در فرهنگ لغت خویش ذیل واژه بیستگانی، فصلی مشبع در آن باره نوشته و برای توجیه آن پیشنهاداتی

داده است. او نیز لغت بیستگانی را ترکیب عدد "بیست" به اضافه پسوند "گان" دانسته و آن را در ردیف کلماتی که از ترکیب "عدد" و پسوند "گان" ساخته می‌شوند، قرار داده است مانند هفتصدگانی و هزارگانی که در ترکیبات "کمر هفتصدگانی" و یا "ساخت هزارگانی" بارها در متن تاریخ بیهقی به کار رفته است (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۶۷). او نخست پسوند "گان" را در این ترکیبات، بیانگر مقیاس وزن فرض کرده و بیستگانی را به معنی بیست مثقال گرفته است. از طرف دیگر بیستگانی را پول رایج دربار غزنویان با وزن و عیار مخصوص در نظر گرفته و برای تأیید این پیشنهاد، نظر رضازاده شفق را شاهد آورده که مدعی است بیستگانی مبلغی معادل بیست دینار بوده است. پیشنهاد دیگر دهخدا آنست که بیستگانی، شاخصی است برای تعیین عیار زر (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸۹۴). مصحح کتاب زین‌الآخبار نیز برای واژه بیستگانی با توجه به معنی آن در متون و همچنین وجود لفظ بیست در جزء نخست، آن را معادل بیست درهم حقوق یک سپاهی دانسته که هر چهار سال یکبار پرداخت می‌شد (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۶۵۶). عباس اقبال هم در تصحیح کتاب سیاست‌نامه منظور از بیستگانی را مبلغی دانسته که هر بیست روز به بیست روز به نوکران و لشکریان می‌دادند (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۳). آنچه این نظرات را بی‌اساس و کم مایه می‌کند آنست که مبلغ بیستگانی و مواجب سپاهیان، یکسان و به یک اندازه نبوده و هیچ نسبتی با عدد بیست نداشته است. چنانکه در کتاب تاریخ بلعمی تصریح شده که خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی، به دبیر سپاهش دستور داد تا دستمزد نظامیان را متناسب با توانایی‌ها و تجهیزاتی که دارند، پرداخت کند: "پس بدان مقدار که دانش او بینی و مردی او، او را روزی بنویس از صد درم تا چهار هزار درم" (بلعمی، ۱۳۹۲، ص ۷۲۹). بر این اساس، این توجیه که بیستگانی دستمزدی معادل بیست درهم بوده و یا هر بیست روز به بیست روز پرداخت می‌شده، نمی‌تواند درست باشد.

گمان می‌رود آنچه زمینه بروز چنین اختلاف نظرها درباره این واژه را فراهم کرده، نحوه خوانش جزء نخست لغت بیستگانی است که آن را به صورت بیست bist خوانده و به معنی عدد بیست گرفته‌اند. در حالی که اگر آن را به صورت بیست bayast بخوانیم، شاید بتوان مشکل را حل کرد. در زبان فارسی میانه جنوبی، مصدر abāyistan/apāyistan از ترکیب پیشوند upa و ریشه فعل ay به معنی رفتن، حرکت کردن تشکیل شده است که روی هم رفته معنی رفتن به سوی، رسیدن و نزدیک شدن می‌دهد و از آن می‌توان اسم مصدر abāyīšn به معنی لزوم، ضرور، abāyīšnīg به معنی بایسته، سزاوار، درخور و در فارسی امروز، کلمات ابایستن، بایستن، بایست به معنی باید، لازم، ضروری ساخت

(منصوری، ۱۳۸۴، ص ۶-۷؛ حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۱، ۲۰۳-۲۰۴). در این صورت واژه بیست bayast شکل کوتاه شده ابایست abāyist خواهد بود با حذف مصوت آغازین و کوتاه شدن مصوت a بعد از حرف نخست. این قاعده‌ای معمول است که در بسیاری واژگان رخ می‌دهد. در این صورت بیست و بیستگانی یعنی آنچه باید (بایست) به عنوان دستمزد و موجب به نوکران و یا لشکریان دهند بی‌آنکه هیچ ارتباطی با عدد بیست (۲۰) داشته باشد. از آنجا که زبان با گذشت زمان، رو به سوی کم‌کوشی و ساده‌تر شدن می‌رود، به نظر می‌رسد واژه بیست در گذر زمان به صورت بیست با تأکید بر کشیدگی مصوت "ای" تلفظ شده و این امر موجب بروز این برداشت‌ها و مفاهیم نه چندان درست شده است. این واژه را با این معنا در جملات زیر می‌توان دید: "خداوند تعالی آنچه بایست وی بود (آنچه مقرری او بود) پدید آورد" (هجویری، ۱۹۲۶، ص ۴۷۴). و یا "اندر زمانه ما ممکن نگردد که کسی را زن موافقه باشد بی‌بایست (بی‌موجب و مقرری) زیادت و فضول و طلب حلال، و از آن بود که گروهی تجرید و تخفیف اختیار کردند" (همان، ص ۴۷۴-۴۷۵). بنابراین به نظر می‌رسد اشکال پیش آمده آنجایی رخ داده است که واژه‌ای که در گویش فارسی‌زبانان ساده شده و آن را به جای آنکه بیست (bayast) بگویند و بخوانند، بیست (bist) گفته و خوانده و از طرف دیگر در نگارش خط فارسی میانه نیز مصوت‌ها نوشته نمی‌شوند، عربی‌نویسان با کم‌دقتی و عدم توجه به معنای آن، بخش نخست کلمه را، معادل عدد بیست گرفته و عَشْرین ترجمه کرده و زمینه این برداشت‌ها را فراهم آورده‌اند. در حالی که معادل این واژه در فرهنگ لغات عربی اجر، إجراء، اجری، جیره و مقرری است (اخوان زنجانی، ۱۳۶۹، ص ۲۷) که بارها در متون فارسی به همین معنی به کار رفته است:

"این مَلِک دوازده هزار مرد لشکری دارد چون یکی بمیرد دیگری را بجای او قرار کنند و ایشان را إجراء و جامگی نبود مگر اندک مایه چیز کی در مدت‌های دراز به ایشان رسد (اصطخری، ۱۳۶۸، ص ۱۷۸)؛ "شما را ادب می‌بایست آموخت نه لَهو و طرب و بر شما اجری تمام داشتم از خوردنی و پوشیدنی" (بلعمی، ۱۳۹۲، ص ۸۰۶)؛ "امیر طاهر به میدان ماکان شد و... و خادمی را بخواند و اجراها غلامان و سرای زنان او (ماکان) همی داد به زیادت از آنکه ماکان داده بود" (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳)؛ "پس جامگی و اجراء پدر به من تحویل افتاد و شاعر ملک‌شاه شدم" (عروضی سمرقندی، ۱۳۷۲، ص ۶۶). "گفته شد که ایشان را همان‌جا مقام باید کرد تا عامل، اجری و بیستگانی ایشان می‌دهد" (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۱۶).

پژوهشگرانی همچون محمدتقی بهار و علامه قزوینی در معنی واژه اجرا آن را ماهیانه و مستمری می‌دانند که روز به روز و یا نوبت به نوبت به استمرار به سپاه و افراد پرداخت می‌شد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳، زیرنویس؛ عروضی سمرقندی، ۱۳۷۲، ص ۶۶، زیرنویس) که دقیقاً معادل لغت بیستگانی در کلمات فارسی است.

نتیجه:

با ورود اسلام به ایران و پذیرش این دین توسط ایرانیان، زبان عربی به عنوان زبان دینی در این سرزمین با اقبال نوکیشان روبرو شد. هرچند ایرانیان در گسترش و تعالی این زبان سعی و تلاش بسیار نمودند، تا آنجا که زبان عربی تا مدت‌ها هم‌پا و سپس برای زمانی نه چندان کوتاه، زبان نخست اداری، علمی و مدرسی این جامعه گردید و چه بسا گاه جای را برای زبان مادری ایرانیان تنگ می‌کرد، اما این جریان، مانع از آن نشد که زبان فارسی از ذهن و ضمیر ایرانیان دور و فراموش شود. اگر چه بسیاری از نویسندگان و دانشمندان و مورخین ایرانی، ترجیحشان آن بود که مقالات و رسالاتشان را به زبان عربی بنویسند، اما گروهی دیگر نیز در نوشتن کتاب‌های خود به زبان فارسی، وفادار ماندند و پایمردی کردند. ابوالفضل بیهقی از جمله آنان است. او بی‌آنکه ادعایی در این زمینه داشته باشد، تاریخش را به زبان زیبا و فاخر فارسی نوشت و چنان آن را به زیور لغات و واژگان ایرانی مزین ساخت که کتابش معیاری برای درک و شناخت زبان فارسی شد. با بررسی زبان و واژگان به کار رفته در این کتاب، از منظر فقه‌اللغه و ریشه‌یابی آنها، می‌توان چنین نتیجه گرفت که پس از اسلام، با وجود آنکه زبان فارسی دوره تحولی را از سر گذرانیده و بسیاری از واژگان و اصطلاحات فارسی میانه به لحاظ آوایی و معنایی دچار تغییر و تحول و گاه مهجور شدند، اما همچنان ردپای این لغات را می‌توان در متون نوشتاری پس از اسلام دید. تنها کافی است برای درک بهتر این زبان که اینک جامه‌ای تازه بر تن کرده، واژگان مستعمل در زبان فارسی نو را در بستر تاریخی‌اش مورد بررسی قرار داد و با پرداختن به شکل کهن آنها، تمامی مراحل تحولات را با دقت زیر نظر گرفت. این شیوه چاره‌ای است کارآمد برای فهم و برداشت درست از زبان و ادبیات فارسی نو.

منابع:

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۳). *زبان پهلوی*، ادبیات و دستور آن، تهران، معین.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد (۱۳۸۹). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
- ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه صوره/لارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- ادیب نظری، بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۸۵). *دستوراللغه کتاب الخلاص*، تصحیح علی اردلان جوان، مشهد، به نشر.
- اخوان زنجانی، جلیل (۱۳۶۹). *پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی*، تهران، چاپخانه بهمن.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالك و ممالك*، به سعی ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- المنینی (۱۲۸۶). *شرح الیمینی المسمی بالفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر عتبی للشیخ المنینی*، قاهره.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین (۱۳۵۹). *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عفیفی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- بائوزانی، آلساندرو (۱۳۸۳). "واژه‌های عربی در شعر کهن فارسی"، ترجمه حسن رضایی باغ‌بیدی، *نامه پارسی*، س ۹، ش ۲، صص ۱۰۷-۱۲۰.
- برونر، کریستوفر (۱۳۷۳). *نحو در ایرانی میانه غربی*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، بردار.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۹۲). *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (بی‌تا). *تاریخ بیهق*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*، تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار، تهران، معین.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسینی، رشیدالدین بن عبدالغفور (۱۳۳۷). *فرهنگ رشیدی*، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی بارانی.

- خلف تبریزی، محمد بن حسین (۱۳۸۰). *برهان قاطع*، تهران، نیما.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد (۲۰۰۸). *مفاتیح العلوم*، تصحیح عبدالامیر الاعسم، بیروت، دارالمناهل.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد (۱۳۸۳). *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- راستارگویا، و.س. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی الله شادمان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- *روایت پهلوی* (۱۳۹۰). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *شایست ناشایست* (۱۳۶۹). ترجمه کتابون مزدپور، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شکوری، محمدجان و دیگران (۱۳۸۵). *فرهنگ فارسی تاجیکی*، ترجمه محسن شجاعی، تهران، معاصر.
- عباسپور، هومن (۱۳۷۵). "عرض"، *دانشنامه ادب فارسی*، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، دانشنامه، ج ۱، صص ۶۰۷-۶۰۸.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *شاهنامه*، تهران، هرمس.
- فرهوشی، بهرام (۱۳۵۸). *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران، دانشگاه تهران.
- قابوس بن وشمگیر، عنصرالمعالی (۱۳۹۵). *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- مقدم، آژیده (۱۳۹۰). "معانی و ساخت های دستوری حروف اضافه در زبان پهلوی ساسانی و پارسی میانه ترفانی"، *پژوهش های زبانی*، دوره ۲، ش ۱، صص ۱۲۹-۱۵۶.
- منصوری، یدالله (۱۳۸۴). *بررسی ریشه شناختی فعل های زبان پهلوی*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- منصوری، یدالله (۱۳۹۵). *فرهنگ حقوقی زبان پهلوی*، تهران، آوای خاور.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۸۳). *فرشته روشنی، مانی و آموزه های او*، تهران، ققنوس.
- *نامه تنسر به گشنسب* (۱۳۵۴). تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی.

- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی (۱۳۷۲). *سیاست نامه*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۷۲). *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران، جامی.
- هجویری، ابی الحسن علی بن عثمان (۱۹۲۶). *کشف المحجوب*، به سعی والنتین ژوکوفسکی، لنینگراد.
- هرن، پاول و هاینریش هوبشمان (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه شناسختی فارسی*، ترجمه جلال خالقی مطلق، اصفهان، مهرافروز.
- یادگار زریران (۱۳۷۴). تصحیح یحیی ماهیار نوایی، تهران، اساطیر.

Bartholomae, Christian (1961). *Altiranisches Worterbuch*, Berlin, Walter de Gruyter.

Boyce, Mary (1975). *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Leiden, Brill.

Boyce, Mary and Ronald Zwanziger (1977). *A Word List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Leiden, Brill.

Horn, Paul (1974). *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, New York, Georg Olms Verlag.

Kent, Ronald, G. (1961). *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, USA, American Oriental Society.

MacKenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

Nyberg, Henrik Samuel (1974). *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.

Reichelt, Hans (1911). *Avesta Reader*, Strassburg, Verlag Von Karl J. Trubner

